لغزشهائی در شناخت
کیش زرتشتی

دکتر حسین وحیدی

تیرماه ۱۳۶۱

این کتاب از دهش زرتشتی

نیک‌منشی چاپ شده است

لغزشهائی در شناخت کیش زرتشتی

دکتر حسین وحیدی

چاپ اول: تیرماه ۱۳۶۱

چاپ و صحافی: سازمان چاپ خواجه

تیراژ: ۵۰۰۰ جلد

بهاء: ۱۸۰ ریال

پیشگفتار

پژوهشگری که در کار پژوهش دین‌های گوناگون است، برآنست‌که‌دربارهٔ‌زرتشت پیامبر ایرانی وکیش زرتشتی پژوهش کند. پژوهشگر بناچار دفترهایی را که در بارهٔ این کیش نوشته شده است فراهم می‌کند و خواندن و پژوهیدن را می‌آغازد. خوانـــــدن و پژوهیدنی که از همان آغاز،پژوهشگر را در دریایی از پریشانی و آشفتگی اندیشه و دو دلی و سر درگمی فرو می‌برد و سرانجام او را خسته و پریشان از کار خواندن و پژوهیدن باز میدارد و از آن پس پژوهشگر می‌ماند و شگفتی و سردرگمی در بارهٔ کیش زرتشت‌که‌این چگونه کیش و دینی است؟ چه ساختار و پایه و مایه‌ای دارد و با این مایه و ساختـــــار چگونه توانسته است از چندین هزار سال پیش تا به امروز زنده بماند و سرچشمهٔ فرهنگ و تمدنی بزرگ گردد. اینک گوشه‌ای از ساختار و پایه و مایهٔ کیش زرتشتی بنا به آنچـــه پژوهشگر دریافته است.

گاتهاوسرودهای‌زرتشت‌ازگله‌گاو ازاهورامزداآغازشده‌است. "گاوبدرگاه‌خدامی‌ـ غرد وازخدادرخواست‌می‌کندکه‌به‌من‌رحمت زراعت‌ببخشای"[1] و ازآغاز تاپایان‌گاتهاسخن ازگاو است و چوپان و چرا و چراگاه و مادیان واسب و شتر! درکیش زرتشتی خواهـــر با برادر و بطور کلی محارم می‌توانند با هم زناشویی کنند! در این کیش‌آتش خداست و زرتشتیان آتش پرست هستند و آتشکده زرتشتیان پرستشگاه آنهاست که در آنجا گـــرد می‌آیند و آتش را که خدا است می‌پرستند! در کیش زرتشتی خوردن نوشیدنیهای مستی

---

۱ – در یکی از سرودهای زرتشت روح گاو می‌غرد و از خدا درخواست می‌کندکه به من رحمت زراعت ببخشای و خداوندش پاسخ میدهد: آفریدگار ترا از بهر دامپروران و کشتکاران آفریده است" نور و ظلمت در تاریخ ادبیات ایران. نوشته میخائیـــل. ای. زند، ترجمه اسد پور پیرانفر.

دینها و آئین‌ها که زمانی زرتشت با آنها مبارزه می‌کرده پاره‌ای از کیش زرتشتی شناخته شده است.

۳ — دوری زمان:

اشو زرتشت در ۳۷۴۵ سال پیش میزیسته است. نیازی به توضیح نیست که مطلبی که به‌زبانی در دو سه هزار سال پیش گفته شده با آنچه که امروز از آن دریافت می‌شود فرسنگها فاصله دارد. برای اینکه ما بتوانیم پی به حقیقت گفتهٔ دو سه هزار سال پیش ببریم می‌باید براستی به دو سه هزار سال پیش برگردیم و با پژوهش دقیق، مفهوم و معنای گفته شده را دریابیم. برای روشن شدن موضوع چند مثال می‌آورم. واژهٔ ایزد و یزدان، امروزه معنای خدا را پیدا کرده است، که اگر با همین مفهوم و معنا نوشته‌های زرتشتی و اوستایی باستانی را بخوانیم گرفتار سرگردانی می‌شویم. در فرهنگ زرتشتی در یکجا "اهورمزدا" بعنوان خدای یگانه و سرچشمه هستی و سرآغاز و سرانجام که همه چیز برخاسته از اوست شناخته می‌شود و در جای دیگر سخن از ایزدان یا خدایان متعددی چون بهرام و رشن و اشتاد و ... می‌آید. با این برداشت جز اهورامزدا بسی و چند خدای دیگر در فرهنگ زرتشتی هست که مورد ستایش زرتشتیان است. براستی یک خواننده هنگام خواندن "ورهرام بشت" و خواندن جمله "بزرگ و نیک و پیروزگر باد مینوی فروغ ورهرام ایزد ... و یا "سروش بشت شب" بزرگ و نیک و پیروزگر باد مینوی سروش ایزد ... چه اندیشه‌ای بدهنش می‌آید و آیا گمان نمی‌کند که در کنار اهورامزدا خدایان یا ایزدان دیگری چون ورهرام و سروش و ... هستند که مورد ستایش و نیایش زرتشتیانند. و آیا براستی زرتشتیان درباره ورهرام و سروش و دیگر ایزدان چنین می‌اندیشند؟ که در پاسخ گوییم: زرتشتیان ورهرام و سروش و دیگر ایزدان را خدا نمی‌دانند چون واژه ایزد و یزدان معنی خدا را ندارد. واژه "ایزد" و "یزدان" از واژه "یزتهه" بمعنای ستایش گرفته شده است که ترجمه آن می شود ستوده. در کیش زرتشتی هر چیزی که به صورتی به بهزیستی آدمی یاری کند ستوده است. بنابراین سروش و رشن و ورهرام و مظاهر طبیعت چون مهر و درخت و گیاه و آب و آتش و ... همه ستوده‌اند. همه مورد ستایش آدمی‌اند. بنابراین از دیدگاه فرهنگ زرتشتی اهورمزدا خدای یگانه است و ایزدان آفریدگان ستوده مزدایند.

واژهٔ دیگری که بعنوان در بارهٔ آن سخن گفت واژهٔ آتش است که پسر اهورامزداست"

داشتن پسر از سوی خدا آنهم فرزندی که آتش باشد هر ذهن ساده اندیشی را دچار سرگردانی می‌کند. اما اگر دربارهٔ واژه "پوتر" کمی بیندیشیم بازمانند واژهٔ ایزد و یزدان می‌بینیم معنا و مفهوم است که سرگردانی ایجاد می‌کند نه حقیقت مطلب. باز در توضیح گویم که "پوتره" معنای پرتو را دارد. ای آتش ای پوترهٔ مزدا، یعنی آتش ای پرتوی مزدا که تعبیر شاعرانهٔ زیبائی است از آتش. اگر پوتره معنای پسر را هم داشته باشد باز مانند اصطلاح "نورچشمی" که امروزه در باره پسر بکار برده می‌شود مفهوم گرامی بودن آتش را میرساند نه پسر بودن آنرا.

۴ــ ادبیات زرتشتی در دورهٔ ساسانی:

در آغاز دورهٔ ساسانی موبدان زرتشتی که کارگرد آوری اوستا را آغاز کردند مانند امروز بعلت دوری زمان با ابهامات بسیاری روبروبودندو بناچار شروع به تفسیر کردند که زندو پازند پدید آمد و در این تفسیرها مطالب مبهم و نادرست بسیاری گفته شد که در فرهنگ زرتشتی ماند و به امروز رسید. بررسی آثار زرتشتی زمان ساسانی و دانستن مفهوم و معنای واقعی مطالب و شناختن درست از نادرست یکی از کارهایی است که می‌باید انجام گیرد تا حقیقت فرهنگ زرتشتی روشن شود.

۱ ــ دشواری ترجمه:

باید پذیرفت که ترجمه کتابی چون اوستا که مربوط به چند هزار سال پیش است به پارسی و دیگر زبانهای زندهٔ امروزی کاری است بس دشوار. در اوستا واژه‌ها و اصطلاحات بسیاری هست که دریافت مفهوم راستین آنها براستی دشوار است مثلاً" واژه "وهومن" و "بهمن" این واژه که از همبندی دو واژه "وه" بمعنای "نیک" و "من" بمعنای "اندیشه" ساخته شده معنای "نیک اندیشی" را میدهد. اما همین واژه را سهروردی چنین معنا می‌کند. "پس ثابت شد که نخستین صادر از نورالانوار یکی بود و آن نور اقرب نور عظیم بود که پاره‌ای از پهلویان آنرا "بهمن" نامیده‌اند." بهمن در نوشته‌های پهلوی به چهر "فرشته بهمن" در می‌آید که نگهبان جانداران وچارپایان است و درباره آن آمده است: " از هر گونه گناهی که من به روان نه بهمن امشا ــ

خدا در کیش زرتشتی

دربارهٔ خدا در کیش زرتشتی سخنان بسیار گفته شده و میشود . گروهی از راه کژ اندیشی و نادانی می‌گویند: ایرانیان باستان،که منظور زرتشتیان‌است،آتش‌پرست‌بودند و آتش را خدا میدانستند .گروهی می‌گویند ایرانیان به دو خدا باور داشتند یکی‌اهورامزدا خدای نیکی و دیگری اهرمن ، خدای بدی .

دربارهٔ باور زرتشتیان و فرهنگ زرتشتی دربارهٔ خدا ، بهتر است گفته‌ها و سرودهایی‌راکه‌درفرهنگ زرتشتی‌هست‌بخوانیم .اگردراین‌گفته‌هاوسرودهاهنگام‌سخن‌گفتن از خدا و ستایش ونیایش خدا از آتش و از خدای بدی و نیکی سخن به میان آمده است گفته‌های یاد شده را بپذیریم و اگر نیامده است که رای و اندیشه و باور خود را دگرگون سازیم و بپذیریم که زرتشتیان و فرهنگ زرتشتی هرگز آتش را خدا نمی‌دانند . فرهنگ زرتشتی به خدای یکتا که هستی بخش بزرگ داناست باور دارد و جز این چیزی در فرهنگ زرتشتی نیست و زرتشتیان جز این باوری ندارند . اینک چند سرود :

پس زرتشت گفت : ای اهورامزدای پاک ، مرا از نام برترین خودت که‌بزرگترین، بهترین ، زیباترین کار سازترین ، پیروزگرترین ، درمان بخش‌ترین و برای راندن مردم بد منش کارآترین است آگاه ساز تا با یاری آن بر همه مردمان بدمنش و بدکار وجادوان و پریان چیره شوم و از آنان گزندی بمن نرسد .

پس اهورامزدا فرمود :ای اشوزرتشت ، نخستین نام من پژوهندنی است ،دومین نام گرد آورنده است ، سوم افزاینده، چهارم راستی و پاکی بهترین ، پنجم‌آفریدگار همه پاکی ها و نیکی ها ، ششم خرد ، هفتم خردمند ، هشتم دانش، نهم دانشمند ،

دهم پاک کننده، یازدهم پاک، دوازدهم هستی بخش، سیزدهم سودمندتر، چهاردهم دشمن‌بدیها، پانزدهم توانا، شانزدهم پاداش دهنده، هفدهم نگهبان، هجدهم درمان بخش، نوزدهم دادار، بیستم مزدا نام من است.

ای زرتشت مرا بستای، به روز و به شب با نیاز زور، من که اهورامزدا هستم برای نگهداری و شادمانی تو خواهم آمد.

برای نگهداری و شادمانی تو سروش پاک خواهدآمد.

برای نگهداری و شادی تو خواهد آمد آبها و گیاهان و فروهرهای پاک.

ای زرتشت اگربخواهی که برمردمان بدمنش وجادوان‌وپریان وستمگران وکوردلان وکردلان وراهزنان‌دو پا و فریبکاران دو پا و گرگان چهار پا و انبوه دشمنان‌بادرفشهای برافراشته و درفشهای خونین برافراخته چیره‌شوی، پس این نامها را بیاد بسپار و به روز و به شب فراخوان.

منم پاسبان، منم دادار و پروردگار، منم دانا، منم مینو و سودرسان، تندرستی بخش ترین نام من است. آتوربان نام است، مه آتوربان نام است، اهورا نام من است مزدانام من است، اشو نام من است، اشو ترین نام من است، فرهمند نام من است، اسو ترین نام من است، فرهمند نام من است، بینا نام من است، بیناترین نام من است، دورنگر نام من است، دورنگر ترین نام من است. نگهبان نام من است، یاور نام من است، دادار نام من است، پاسبان نام من است، پروردگار نام من است، آگاه نام من است، آگاه ترین نام من است، افزاینده خوشبختی نام من است، مانتره فزاینده خوشبختی نام من است، فرمانروای توانا نام من است، تواناترین فرمانروایان نام من است، فرمانروای نامی نام من است، نافریبکار نام من است، نافریب خور نام من است، پاسبان ترین نام من است، دورکننده بداندیشی نام من است، پیروز نام‌من است، سراسر پیروز نام من است، آفریدگار سراسر جهان‌نام‌من‌است، فروغ سراسرجهان نام‌من است، پر فروغ نام من است، فروغمند بخود نام من است. سودرسان‌نام‌من‌است، سودرسان ترین‌نام‌من‌است، توانانام من است، سودمندترین‌نام‌من است، شادی‌بخش‌ترین نام من است، راستی نام من است، برفراز نام من است، فرمانروا نام من است، تیز بین نام من است، چنین است نامهای من.

ای سپیتمان زرتشت اگر کسی در این جهان مادی نامهای مرا زمزمه کند و یا به

روشن کردن خانه و اجاق چه مسئله بزرگی برای او می‌بوده است . اگر انسان امروز ایـــن موضوع را دریابد آنگاه می‌تواند معنی آتش و آتشکده را در چندهزار سال پیش بفهمد و بداند که آن زمان در یک شهر و روستا که نه از آتش زنه خبری بوده و نه از کبریت و نه از نفت و نه از برق ، بودن جایی که در آن آتش برای همیشه روشن باشد و هر کسی آتش خانه خود را با آن آتش همیشگی روشن سازد چه ارزشی داشته است .

این نکته کوچک در باره آتش و اما آتش در فرهنگ زرتشتی ،برای شناخت فلسفه آتش در کیش زرتشتی بخشی از کتاب " سرود های ۲۹ گاتها ، در آغاز پیامبری زرتشت را می‌آورم .

و آتش و آتشکده چه بود ؟

آتش نماد (سمبل) بهدینان بود

آتشکده‌ها ژنگاه (محل اجتماع)بهدینان بود ،آتش پرستش سوی بهدینان بود .

آتشکده جایی بود که بهدینان در آن گرد می‌آمدند . نیایش می‌کردند ،

می‌خواندند و می‌سرودند ،

و روان و اندیشه دل و جان خود را می‌پالودند و می‌آراستند ومی‌آسودند .

دانش ها و آگاهی های خود را بهم می‌رساندند و می‌آموختند .

درباره پرسش های زیست خود رای می‌زدند و چاره می‌جستند .

یکدیگر را یاری می‌کردند و برای یاری به نیازمندان رای می‌زدند .

بایکدیگر همدلی و همزبانی و همدردی و همسگالی می‌کردند و گره‌ازکار یکدیگر می‌گشودند .

و شناساندن آتش به چهر نماد بهدینان و بر پا کردن آتشکده برای هـــــازش (اجتماع) آنان از خود پیامبر بود .

پیامبر ،

در یک روز که یارانش گرد آمده بودند ، آتش فروزانی را بدانها نمود و فرمود :

به این آتش بنگرید که چسان از هر آلودگی پیراسته است .

آتش گرما میدهد و روشنایی ،

سنگ پایه هازش و گردهمایی و خان و مان آتش است .

آتش فرا باز است و زبانه آن هرگز به پایین و پستی نمی‌گراید .

آتش کشنده همه پلیدیها و درجها و ناپاکی هاست .
آتش سرچشمه زندگی و سرچشمه هستی زمینی است .
آتش را باید به اندازه و با اندیشه افروخت ،
آتش فراتر از اندازه و بدون اندیشه ویرانگر است .
مانند هر چیز دیگر که اندازه و مرز درست آن سازنده و بیشتر و فـراتـر از آن ویرانی آفرین است .
آتش در شب تار رهنمای مردمان به خانه و کاشانه است .
آتش زندگی را آسان می‌کند .
با آتش آهن سخت نرم می‌شود و بهر چهری که بخواهید در می‌آید ،
ابزار کار و کشت با گرمای آتش ساخته و پرداخته می‌شود ،
پس ای یاران آتش را نماد خود کنید ،
آتشکده را هازشگاه خود سازید ،
در زمینی پاک که از راهی درست بدست آمده باشد ،
جایگاهی درخور بسازید و در آن آتش را پیوسته افروخته بدارید .
در آن خانه ،
دفتر و نامه و سرود گرد آورید ،
در آنجا گرد هم آئید و درباره همه کارهای نیک مینوی و جهانی بیندیشید ،
در آن خانه هرگز با تن و بدن آلوده و اندیشه ناپاک پای منهید .
در آن خانه هرگز زبان خود بدروغ میالایید و سوگند مخورید و دشیـــــادی (غیبت) مکنید و سخن بیهوده هرگز مگوئید .
در آن خانه رفتار سبک و بیجا مکنید .
آتش ورجاوند آن خانه را پرستش سوی خود کنید و برابرش نماز و نیاش بجای آورید .
آن خانه را گرامی بدارید و در آبادانی و زیبائی و نگهداری آن بکوشید ،
در آن خانه بسیار بیائید و بروید ،
در پای آتش افروخته بایستید و نماز و نیایش کنید .

این از فریضه و اصول دین است که هر زن و شوهری با عشق و مهر و دلبستگی مزدائـی همسری را آغاز و بر عهده می‌گیرند و خواستارند که خداوند بآنها فرزندی تندرسـت و شایسته و برومند به بخشاید .

افزون بر آن می‌بینیم واژه بسیار زیبا و پر معنا برای زن و شوهر که همسر "گوئیم نامگذاری شده است و گویای آنست که این دو وجود در زندگانی مشترک تجسم هم فکری هم آهنگی به چهرهٔ همسر در خانه و خانواده همراه و همگام میگردند و پس از آن بنابه وظیفه دینی و سرشتی باید دارای فرزند گردند تا این خانواده تداوم یابدوحتی دستور اکید است که هیچ خانواده‌ای نباید بدون فرزند بماند زیرا "زن یا مرد بی اولاد پس از فوت از پل چینوات نتوان گذشت . "

بنابراین درین باره پیش بینی هایی بعمل آمده و تدبیری اندیشیده شده است که هر یک از تدابیر و قواعد بر مبنای فلسفه بقا و تداوم خانواده استوار است . و نیـــز آنچه بدان توجه شده آنست که چون فرزند دختر خواه ناخواه بخانه‌شوهرمیرودوتشکیل خانواده جداگانه‌ای باید بدهد و تنها پسر است که این خانواده را دوام می‌بخشدضمنا توجه داشته‌اند که امکانا ازدواجی نازا و بدون اولاد می‌ماند و یا فرزند پسری‌نصیبشان نباشد : پس‌لازم است که برای رفع این نقیصه و جلوگیری از هم پاشیدگی خانـــواده تدابیر و مقرراتی پیش بینی شده باشد :

در این تدابیر نخست خانواده بدون فرزند را موظف نموده که در زمان‌حیات خود فرزنـــد پسری را بنام فرزند خواندگی بپذیرند و مقام فرزندی باو بخشیده و جزء لاینفک آن خانواده بشناسند و همچنین وارث بلافصل آن خانواده بشمار آورند . ایـــن مقررات هنوز هم جاری است . هر آینه این خانواده ازینجهت غفلت نمودپس‌ازدرگذشت مرد خانواده تکلیف بستگان آنست که در صبح چهارمین روز درگذشت‌در درجه‌اول‌پسری از بستگان به فرزند (پل گذاری)انتخاب واعلام نمایند .

متاسفانه اجرای این مقررات در برخی از ناآگاهان موجب سوء تعبیر و تفسیـــر شده و اتهاماتی به‌جامعه ما وارد آورده‌اند که هنوز هم برخی از نویسندگان‌بدون‌تحقیق آنرابازنویس و بازگو نموده و ازحقایق فلسفی آن آگاه نیستندو آنرا بغلط بصورت‌ازدواج با محارم منعکس و تا انجائیکه درکتاب درسی سال سوم تاریخ آموزشی متوسط عمومـی تسری یافته و بازتاب داده شده است حال آنکه کتابهای درسی باید آموزنده حقیقـت و

درستی مطلب باشد .

دربارهٔ خانواده یعنی نخستین بنیاد و نهاد اجتماع در اینجا به‌تفصیل گفتگو شد و اینک دومین نهاد خاندان است که ما آنرا امروز فامیل یا بعبارت دیگر خویشاوندان می‌نامیم که چون خود گویاست نیاز به شرح و بسط ندارد سومین نهاد همیاران هستندکه می‌توان آنرا همدین و هم عقیده و هم فکر خوانده چهارمین نهاد انجمن است که از واژه هنگمتان باستانی آمده . این گروه را دانشمندان سازمان می‌بخشندکه‌حداقل‌اعضای آن صد نفر و میتواند بیشتر باشد . این انجمن مرکز بزرگ علمی‌و بصورت فرهنگستان امروز بوده است که میتوان انجمن مغان و هنگمتان ِ مزدیسنا و همانند آن را نام‌برد .

بنابرین جامعه بر مبنای خانواده ــ خاندان ــ همیار و انجمن قرارداشته‌و ملت (زادگان)راسازمان می‌بخشید و هم بستگی و یگانگی را در کشور بوجود می‌آورده "

اینک با این پیشگفتار نخست موضوع فرزند خواندگی را رَوشن ساخته و سُپس گونه های زناشویی در کیش زرتشتی را شرح میدهیم .

فرزند خواندگی ــ ممکن است مرد توانایی بارور ساختن و زن توانائی زادن نداشته باشد و خانواده بدون فرزند بماند . برای از بین بردن این نارسائی خانواده بدون فرزند می‌باید در زمان زندگی خود پسری را بنام فرزند خواندگی بپذیرند . این پسر در خانواده درست دارای پایه فرزندی شده و وارث جدا نشدنی خانواده بشمار میرود . اگر خانواده زمان زندگی این کار را نکرد پس از درگذشت مرد خانواده و بستگان می‌باید در بامداد چهارمین روز درگذشت درگامه نخست پسری از بستگان را به فرزندی (پل گذاری) برگزینند و به آگاهی همگان برسانند .

با این تدبیر در کیش زرتشتی از گسسته شدن خانواده جلوگیری میشود و خانواده می‌تواند استوار و پابرجا بماند .

مرگ پسر جوان تنها ــ اگر پسر جوانی پزامنده‌ای (بالغ) پیش از زناشویی درگذرد بستگان آن جوان می‌باید دو شیزه‌ای را با کابین درخور از دارایی درگذشته به پیوند زناشویی درآورند با این شرط که زن و شوهر می‌باید یکی از فرزندان خود را که می‌باید در درجه اول پسر باشد بفرزند خواندگی جوان درگذشته درآورند .

اگر جوان درگذشته دارای خواهر باشد میتوان این پیمان را با او بست‌که‌پسری از پسران خود را به برادر درگذشته خود نامگذاری کند .

زروان درنگ خدای

درجستار " لغزش هایی در شناخت کیش زرتشتی " بناچار میرسیم به جستار زروان و زروان درنگ خدای " و اینکه "زروان درنگ خدای " چه معنا و مفهومی داردو دیگر میان اندیشه‌های زروانی با اندیشه‌های زرتشتی چه همانندی و جدایی هایی هست و گفتگو را از "زروان درنگ خدای " می‌آغازیم .

براستی "زروان درنگ خدای " چه مفهومی دارد ؟ معنای واژه "درنگ " که در فارسی آشکار است و "زروان "هم بمعنای زمان است و معنای خدا هم که روشن است .پس "زروان درنگ خدای " که از کنار هم نهادن این واژه‌ها بدست می‌آیدچه معنا و مفهومی پیدا می‌کند ؟ زروان خدایی که درنگ کرده است ؟ خدا در چه درنگ کرده است واصولا " درنگ خدا " چه معنایی دارد ؟ و آیا این‌عبارت در زبان فارسی میتواند مفهوم ویژه‌ای داشته باشد ؟ این پرسشها را بناچار هر خواننده‌ای در باره عبارت "زروان‌درنگ‌خدای" می‌کند و باز هم بناچار ذهنش در پیدا کردن مفهوم روشن و درست آن بجایی‌نمیرسد . پس چه کار بایدکرد ؟باید مانند موردهای دیگر ،موردهای مانند "روان گاو"و "پسرآتش" و . . . متن اوستا را خواند . در متن اوستا آنجا که درباره زروان سخن می‌گوید زروان را با عبارت "درگوخود آتهه" وصف می‌کند . "واژه " درگو" و "درغو" در اوستا بمعنای "دیرپا " و "دیرنده " است . "خودآتهه" هم یا بمعنای "خدا داده" و "خدا آفریده" است و یا بمعنای "خود آفریده" و "خود زاده" که بدین ترتیب معنای "زروان درگو خود اتهه" میشود "زمان دیرپای خدا داده" یا "زمان دیرپای خودزا " که با "زروان درنگ خدای " تفاوت بسیار دارد . زروان درنگ خدای دارای هیچ معنا و مفهومی نیست . اما "زروان دیرپای خدا داده" یا "زروان دیرپای خود آفریده" دارای معنای روشنی است . که هم با خرد سازکار است و هم با مفهوم آن در اوستا . و اما موضوع دوم همانندی و جدایی اندیشه‌های زروانی با اندیشه‌های زرتشتی ،که در این مورد نیز باید گفت‌که‌لغزش در همان مرز و اندازه تفاوت‌میان عبارت "زروان درنگ خدای " با "زروان دیرپای خدا

داده" و "زروان دیرپای خود آفریده" است . موضوع اینست که اندیشه‌زروانی‌اندیشه‌ای است بر پایه اعتقاد به اینکه . " زمانه را کناره پدید نیست ، بالا پدید نیست وبن‌پدید نیست ، همیشه بوده است و همیشه باشد . "۱

جهان بینی زروانی بر پایه‌ایست که گفته شد و اما از نظر برداشتهای مربوط به زندگی ۲اندیشه زروانی معتقد به قضا و قدر و جبر و سرنوشت است و از دیدگاه زروانیان در کار تقدیر و سرنوشت هیچ چیز را نمی‌توان موثر دانست . در برابر قضاو قدر خرد و اندیشه را هیچ توانایی و تدبیری نیست . در برابر قضا باید دست از کوشش شست و سر تسلیم فرود آورد .

از همین مطالب کوتاه روشن است که اندیشه زروانی را با اندیشه زرتشتی گات هایی هرگز هماهنگی و سازگاری نیست . اندیشه گاتایی زرتشتی بر پایه وهومن واشاوخرد استوار است. در این فرهنگ انسان آزاد است و می‌باید برپایه آزادی اندیشه راه خود را برگزیند و بد و خوب خویش را بشناسد و راه درست خویش را در پیش گیرد . و حال آنکه در اندیشه زروانی نه خرد را راهی هست و نه اندیشه را . هر چه هست سرنوشت است و تقدیر و قضا .

در دوره ساسانی بویژه در پایان این عصر در کنار اندیشه‌های گوناگون اندیشه های زروانی نیز روبه گسترش نهاد و در تباهی اندیشه مردم مانند دیگراندیشه‌هاتاثیری بسیار شدید کرد . هنگامی که ما در شاهنامه نامه رستم فرخزاد را به برادرش می‌خوانیم به خوبی با اندیشه‌های زروانی روبرو می‌شویم . در این نامه همه‌جا سخن از نقش قضا و سرنوشت و ستاره و تقدیر است که حکم خود را خواهد راند و هر چه را که از پیش نوشته شده عملی خواهد ساخت .

در شناخت اندیشه‌های زرتشتی و فرهنگ زرتشتی کاری اساسی که باید انجام گیرد همانگونه که بارها گفته‌ام یکی بررسی و ارزیابی ترجمه‌ها مانند "زروان درنگ‌خدای" و دریافت معنای راستین واژه‌ها و اصطلاحات استو دیگر جدا کردن اندیشه‌هایی که‌طی زمان به فرهنگ زرتشتی‌راه یافته و هرگز با اندیشه‌های پاک و والای اشوزرتشت که در گاتها آمده هماهنگی و سازگاری ندارد .

---

۱ ــ روایات داراب هرمزدیار .

زرتشت و نیچه

نیچه فیلسوف معروف آلمانی کتاب معروفی دارد بنام "چنین گفت زرتشت" در این کتاب نیچه اندیشه و دیدگاههای خود را در باره پرسش‌های گوناگون از جمله‌پرسش های اخلاقی بیان می‌کند. گروهی بدون آگاهی از چون و چند زندگی و اندیشه‌هاومحیط زیست نیچه تنها با توجه به عنوان کتاب "چنین گفت زرتشت" آنچه را که نیچه‌درکتاب خود آورده برخاسته از اندیشه‌های زرتشت و دین زرتشتی میدانند. از کسان بسیاری شنیده‌ام که مثلا این جمله معروف نیچه را "چون به نزد زنان روی شلاق را فراموش‌مکن" بازگو کرده و بدنبال گفته خود این عبارت را نیز افزوده‌اند. چنین گفت زرتشت".

در مورد نیچه و زرتشت باید دانست که اندیشه‌هائی که در کتاب " چنین گفت زرتشت " آمده هرگز و هرگز همانندی با اندیشه‌های والای زرتشت ندارد و اصولا عرفان گاتها با آنچه که در کتاب نیچه آمده نمی‌تواند همانندی داشته باشد. برای روشن‌شدن موضوع بخش‌هائی از اندیشه‌های نیچه را می‌آورم و داوری آنرا به خوانندگان وا می ـ گذارم. و برای این منظور بخشی از کتاب تاریخ فلسفه ویل دورانت را می‌آورم:

"زرتشت در سی سالگی از کوهی که محل تفکر او بود پایین می‌آید تا مانند زرتشت اصیل ایرانی مردم را هدایت نماید مردم مشغول تماشای بند بازی هستند و به او توجه نمی‌کنند. در این هنگام بند باز می‌افتد و می‌میرد. زرتشت او را بر دوش می‌گیرد و می برد و می‌گوید: " چون پیشه خود را در خطر برگزیدی، من باید تو را با دست خود در خاک کنم." بعد اندرز داده می‌گوید همواره "در خطر بزی." شهرهایتان را در کنار وزیوس (آتش فشان معروف نزدیک پمپئی) بنا کنید، کشتیهاتان را به دریاهای ناشناس بفرستید، همیشه در حال جنگ باشید، به خاطر داشته باش که باید بی ایمان باشی،

زرتشت در حالی که از کوه سرازیر می‌شد ، زاهد پیری را دید که سخن از خدا می‌گفت ولی همینکه زرتشت تنها شد با خود گفت : " آیا چنین چیزی ممکن است ؟ مگر این‌پیر مرد پارسای جنگل نشین نشنیده است که خدا مرده است " ولی مسلما خدا مرده است و تمام خدایان مرده‌اند .

خدایان کهن مدتی پیش مرده‌اند و در حقیقت این یک مرگ خوب و لذت‌بخش برای خدایان بود .

مرگ آنها چنان نبود که تا صبحدم جان بکنند ، چنین سخنی دروغ است بر عکس آنها یک دفعه سر به خنده دادند و چندان خندیدند که مردند .

این هنگامی بود که یکی از خدایان سخنی کفرآمیز گفت : "فقط یک خدا بیش نیست . تو نباید در برابر من خدای دیگر داشته باشی . "

بدین سان یک صورت تقلیدی خدا ، یک خدای حسودخود را فراموش کرد .

و تمام خدایان شروع به خنده کردند و گوش های خود را تکان دادند و فریاد زدند : پس معنی خدایی این نیست که خدایانی وجود دارند ، بلکه این است که خدایی وجود ندارد .

هر که گوش دارد بشنود

چنین گفت زرتشت

چه بدبینی خنده آوری " معنی خدایی این نیست که خدایانی وجود ندارند " اگر خدایانی وجود داشتند چه چیزی ممکن بود خلق شود ؟ . . . اگر خدایانی وجود داشتند چگونه می‌توانستم بر خود هموار کنم که من خود یکی از خدایان نباشم بس خدایانی وجود ندارند . " چه کسی بی ایمان تر از من است که از تعلیمات او بهره‌مند هستم ؟ "برادران من شما را قسم می‌دهم که ایمان خود را به زمین حفظ کنید وسخنان کسانی را که بشما از امید ها و آمال فوق زمینی سخن می‌گویند ، باور نکنید . آنها مسموم هستند . خواه خود بدانند یا ندانند . " بسیاری از کسانی که قبلا بی ایمان بوده‌اند با کمال میل به این مسمومیت شیرین بر می‌گردند ، زیرا برای زندگی مخدر خوبی‌است مردان والامقام در غار زرتشت گرد آمدند تا خود را برای تبلیغ آیین او آماده سازند . او مدتی از آنها دور شد و چون برگشت دید الاغی را تقدیس و پرستش می‌کنند ، "زیرا

می‌شود ، افراطی و مبالغه آمیز است . ماموافقیم که باید مردم را به دلیری تحریض کردو سختگیری بر نفس نیز لازم است و تقریبا تمام مبادیان اخلاق با این مطلب موافقند ، ولی لزوم فوری در کار نیست که از مردم بخواهیم تا خونخوار و سربیر گردند . مسلماً این کار بیهوده و بیفایده است .و نیز نباید سکوه داشت که اخلاق سلاحی‌است‌در دست ناتوانان‌و اقویا چندان از این سلاح متاثر نشده‌اند ، بلکه آن را خود به طرز ماهرانه‌تری استعمال کرده‌اند ،بسیاری از قوانین اخلاقی را خود به طرز ماهرانه‌تری‌استعمال‌کرده‌اند، بسیاری از قوانین اخلاقی را برتران انشا کرده‌اند به فروتران ، و عامه با احترام‌ناشی‌از تقلید آن را ستوده‌اند . صحیح است که فروتنی گاهی به جای خود به کار نرفته است و چنانکه آن شاعر پیر می‌گوید : " مدتها به حد کافی خم شده‌ایم تضرع کرده‌ایم "ولی در روزگار ما این صفت به افراط رواج ندارد . نیچه با آنکه حس تاریخ را برای فلسفه ضرور می‌شمارد ، در اینجا به کار نبرده است و گرنه می‌دانست که در برابر شدت و خشونت جنگی وحشیان که در هزارهٔ اول مسیح آن تمدنی را که نیچه به سوی آن می‌خواهند ، نابود ساختند ، صفات‌رفق و مدارا و فروتنی لازم و ضروری بود . مسلما این دعوت وحشیانه به قدرت و حرکت ، انعکاس فرنی بر هرج و مرج و بر التهاب است ، نیچه مدعی است که اراده قدرت عمومی و جهانی است ولی آرامش هندوان و رخوت چینیان و قناعت و خرسندی روستاییان قرون وسطی را نمی‌توان با ارادهٔ قدرت تفسیر کرد و توضیح داد . بعضی از ما قدرت را سخت دوست داریم ولی بیشتر ما طالب صلح و آرامش هستیم .

به طور کلی ، چنانکه هر خواننده‌ای متوجه مشود ، نیچه به مقام ارزش غرایز اجتماعی درست پی نبرده است ، او خیال می‌کند که دواعی و اسباب تفردو خود خواهی نیازمند تقویت از راه فلسفه می‌باشد . ولی آیا نیچه نمی‌دید‌که اروپادرلجن جنگهای خود خواهی فرو رفته است و این جنگها آن عادات و آداب فرهنگی موردپسند او را از یاد برده است ،عاداتی که با بی تباتی و ترلزل، بر روی همکاری اجتماعی و خیر خواهی و خودداری است؟ وظیفه مسیحیت آن بود که با تلقین بر مخوبی و مهربانی کامل ، وحشیگری طبیعی مردم را تعدیل کند و هر متفکری که می‌ترسد افراط در خصائل مسیحیت خود خواهی را از میان ببرد ، به اطراف خود نظر افکند تا ترسش زایل شود و مطمئن گردد .

نیچه که خود در نتیجهٔ بیماری و تند مزاجی گوشه نشین بود و محصور بود با پستی و ابتذال مردم بجنگد، خیال می‌کرد که خصال عالی، خصال مردان تنها و مجرد است بر عکس نظریهٔ شوپنهاور مبنی بر فنای فرد در جامعه، معتقد شد که باید فرد از اصول و قیود اجتماعی آزاد گردد. چون در عشق شکست خورده بود با تلخی غیر طبیعی که شایستهٔ یک فیلسوف نیست، زن را مورد حمله قرار داد. چون از خویش و دوست بریده بود ندانست که بهترین لحظات زندگی در دوستی و آمیزش است نه در تسلط و جنگ، زندگی او آن طور و وسعت لازم را نداشت که عقاید نیمه حقیقی او را تبدیل به حکمت حقیقی کند، شاید اگر بیشتر می‌زیست از اضطراب و هرج و مرج می‌گذشت و به فلسفه هماهنگ و موزونی می‌رسید. سخنانی که دربارهٔ مسیح گفته است بیشتر دربارهٔ خودش صدق می‌کند: "او خیلی زود مرد و گرنه در سنین کمال عقیدهٔ خود را اصلاح می‌کرد و برای اصلاح آن شایستگی داشت" ولی مرگ طرح دیگری داشت

شاید عقاید او در سیاست عمیق تر از اخلاق باشد. حکومت اشراف ایدآل است که می‌تواند منکر آن بشود "ای خدایان مهربان در هر قومی یکی هست که از همه شایسته‌تر و خردمندتر و دلیرتر و بهتر است، اگر او را بیابیم و سلطان خویش سازیم همه چیز درست خواهد شد... چگونه او را پیدا کنیم؟ آیا خدایان رحیم و مهربان این راه را به ما یاد نخواهند داد؟ زیرا ما به او احتیاج فراوان داریم" ولی چه کسانی بهترند؟ آیا بهتران فقط در خانواده های معینی هستند و باید حکومت اشرافی موروثی داشته باشیم؟ ولی ما این نوع حکومت را داشتیم و ما را به جاه طلبی و فرار از مسئولیتهای طبقاتی و سستی و رکود کشانید. شاید نجات (وفنای) حکومتهای اشرافی در ازدواج با طبقات متوسط باشد، وگرنه حکومت اشرافی انگلیس چگونه پا بر جای می‌ماند؟ و شاید بقای حکومت در خانوادهٔ اشراف موجب فساد و تباهی نسلهای آینده گردد؟ مسلماً " این مسائل مفصلی که نیچه دلیرانه برای هر یک پاسخی منفی یا مثبت می‌دهد، دارای جنبه های گوناگونی است. حکومتهای اشرافی موروثی از اتحاد اقوام و دول خوشدل نیستند و هر چه خود را جهانی و مافوق تعصب نشان دهند باز مایل به سیاستهای محدودی هستند. اگر تعصبات نژادی و قومی را کنار بگذارند قسمت مهم قدرت خود را که عبارت از ارادهٔ سیاست خارجی مملکت است از دست می‌دهند. شاید یک دولت جهانی بدان گونه که نیچه فکر می‌کند برای تمدن مفید نباشد، تودههای پهناور به کندی

کرده و با پارسیان تماس نزدیک داشت برای اولین دفعه یکجلد کتاب اوستا و سرودهای زرتشت را با خود از هندوستان بفرانسه برد.

برای نخستین بار بود که در سال ۱۷۷۶ کتابی در باره زرتشت از دانشگاه و زبان فرانسه بنام زرتشت و سخنان جاویدانش بزبان آلمانی ترجمه و منتشر شد و از همین تاریخ بود که پژوهش گران اروپائی و بخصوص آلمانی بدنبال پژوهش و تحقیق درباره ایران باستان و زرتشت همت گماشتند. تا آنجائیکه با صدها محققین عظمت مذهب زرتشت و تحقیق در باره آن از اواسط قرن ۱۸ و بخصوص در قرن ۱۹ زرتشت یکی از موضوع مهم علوم مذاهب شده بود و حتی به علوم تاریخ وفلسفه نیز سرایت کرده بود تا آنجا که نیچه برای آنکه بتواند خودش را از گمنامی درآورده در ردیف دانشمندان قرار دهد در سال ۱۸۸۳ از کلمه زرتشت سوءاستفاده کرده کتاب چنین گفت زرتشت را نوشت و چون نیچه در سنین جوانی بعلت آمیزش با فاحشه‌ها بامراض مقاربتی دچار شده بود چنان از زن متنفر شده بود که در کتاب چنین گفت زرتشت مینویسد که هر وقت بطرف زن میروی شلاق را فراموش مکن. نیچه برای اولین بار در سال ۱۸۸۵ به دوستان و دیگران گفته است که من اسم زرتشت را از آنجهت انتخاب کردم چون (به ایرانیان افتخار می‌کنم ایرانیان برای اولین دفعه تاریخ را بتمام معنی پایه‌گذاری کرده‌اند) چندی بعد نیچه در کتاب دیگری بعنوان آنسوی خوب و بد خودش صریحاً می‌نویسد از اینکه به نام زرتشت بنیان گذار مذهب ایران تجاوز و توهین کرده است پی برده و اظهار ندامت میکند مراجعه شود به کتاب Ecc Homoleipric نیچه در این کتاب مینویسد: چرا کسی نیامد که از من سئوال کند که از زرتشت چه میدانم؟ تا بگویم هیچ. نیچه ادامه میدهد از آنجائیکه ایرانیان پایه‌گذار تمدن و تاریخ می‌باشند، آنهارا قابل ستایش میدانم و چون علم متافیزیک (ماوراءالطبیعه) و نیرو را سرچشمه خوب و بد درک کرده است از اینجهت کتاب دوم خودش را با تیتر (آنسوی خوب و بد) نوشته است چون نیچه خوبی و حقیقت و زیبائی را محکوم و بی‌ارزش دانسته است و با توجه به این که در نظر او زرتشت از همه متفکرتر و روشنفکرتر بوده برای نفی گفته‌های زرتشت نیز چنین گفت زرتشت را تالیف نموده است.

بازنویسی از متن کتاب چنین گفت زرتشت

ای دوستان ـ سخن مسخره‌ای بگوش دوست شما رسید که میگفت : زرتشـــت را نظاره کنید ، آیا او در بین ما چون در بین وحوش راه نمیرود ؟ ولی بهتر است چنیـــن میگفتند : آنکسی که فهم دارد در بین مردم جون در بین وحوش راه میرود . و آنکس که فهم دارد بشر را حیوان گونه سرخ می‌نامد .

چگونه وی در بین آنان پیدا شده؟ آیا از اینرو نیست که بسیاری دفعات او را شرمنده نموده‌اند .

ای دوستان ـ آنکس که فهم دارد گوید : خلاصه تاریخ بشریت تنها شرم است شرم و شرم . از اینرو کسی که شریف است هرگز سعی در شرمنده ساختن دیگران نمی ـ کند بلکه بالعکس تصمیم میگیرد که در مقابل تمام رنجکشان خود را شرمنده سازد .

براستی که من رحیمانی را که از رحم خود لذت می‌برند دوست ندارم . زیـرا آنان فاقد شرمند . اگر من بایستی رحیم باشم لااقل مایل نیستم مرا رحیم بنامنـــد . و وقتی ترحمی نمودم بگذارید از دور باشد در دنباله این مطلب جنین نتیجه میگیـــرد چه چیزی بیش از حماقت رحم کنندگان بجهان صدمه وارد آورده است . وای برکسانیکه عاشقند ولی‌نمی‌توانند بر ترحم خود مسلط شوند .

ابلیس روزی‌بمن‌چنین گفت : حتی خداوند نیز بی جهنم مخصوص خود نیست جهنم او عشق او نیست جهنم او عشق نسبت به بشر است و تازگی شنیده‌ام که گفتـــه میشود : خداوند در نتیجه ترحم نسبت به بشر بدرود حیات گفته است .

اینهم بخشی دیگر از آنچه در باره کشیشان سروده است . روزی زرتشت بـــــا اصحاب خود کشیشانی را در حال عبور نشان داده و گفت : اینان کشیشانند و گرچـــه دشمنان من می‌باشند از شما تقاضا دارم از کنار آنها بملایمت عبور کنید و شمشیرهـــای خود را در برابر آنها در غلاف نگاهدارید .

در بین اینان قهرمانانی نیز هستند . بسیاری از آنها رنج بسیار برده‌اند و از این‌رو سعی دارند که دیگران نیز رنج بسیار ببرند .

راجع به سه استحالهٔ روح

و من سه استحالهٔ روح را اعلام میکنم که چگونه روح یک شتر میشود سپس یک شتر، شیر میگردد و شیر بالاخره به کودکی تبدیل می‌یابد و پس از بحث و گفتگوی بسیار چنین نتیجه میگیرد. من به شما سه استحاله روح را اعلام نموده‌ام که چگونه‌روح‌بصورت شتری درمی‌آید و سپس شتر به شیر تبدیل می‌گردد و شیر بالاخره کودکی میشود. چنین گفت زرتشت هنگامی که در شهر موسوم به "گاو خالدار" متوقف بود. حال خوانندگان ارجمند خود قضاوت بنمائید که این‌گفته‌ها چگونه ممکنست به زرتشت ارتباط یابد؟[1]

مطالب بالا گوشه‌ای بود از اندیشه‌های نیچه. در این کتاب قصد آن نیست که در باره نیچه و اندیشه‌های وی بحثی بشود بلکه مطلبی که در اینجا مورد توجه است آن است که بدانیم اندیشه‌هایی که در کتاب "چنین گفت زرتشت" آمده از آن خود نیچه است و این اندیشه‌ها هیچگونه هماهنگی با اندیشه‌هایی که در گاتها آمده ندارد و هرگز نباید برای داوری درباره اندیشه‌های زرتشت سخنی از کتاب نیچه آورد و کتاب معروف نیچه را پایه داوری درباره زرتشت قرار داد.



---

۱ ـ مجله هوخت دوره سی‌ام شماره ۳

دیوان گیلان و مازندران !

در خرده اوستا عبارت "دیوهای گیلان و مازندران" بسیاراست و در چندجمله این دیوها نکوهش شده و به آنها نفرین میشود . و براستی این دیوها که جایگاه آنهاهم در مازندران و گیلان است چه موجوداتی هستند و چرا دیوها این دو منطقه را بـــرای زندگی برگزیده‌اند و چرا همچنان دیو باقی مانده‌اند؟ دیو با مفهومی که در ادبیـــات و فرهنگ فارسی هست . مثلا دیو سفید در شاهنامه وچرا اوستا بویژه به این دیوان نفرین می‌کند . آیا این دیوها دشمنی خاصی با پیروان زرتشت و پیروان کیش‌مزدیسنا داشته‌اند و اگر داشته‌اند آنها که خود دیوند این شناخت را از کجا بدست آورده و چگونه پیروان کیش زرتشتی را از دیگران تشخیص میدهند و به آزار آنان برمی‌خیزند ؟

اینها و پرسشهایی این چنین پرسشهایی است از خواندن جمله‌های مربوط بـــه دیوهای گیلان و مازندران به ذهن خواننده می‌آید ، پرسشهایی که به آنها پاسخـــــی درست نمی‌توان داد . خود نویسنده هنگام ترجمه خرده اوستا به این جمله‌هاکه رسیدم چون موضوع برایم روشن نبود بناچار همان عبارت" دیوهای گیلان و مازنــــدران"را بکار بردم که البته با خرده‌گیری برخی از خوانندگان نکته سنج روبرو گردید . اما پس‌از انتشار کتاب باز چون موضوع برایم روشن نبود در ادامه جستار "لغزشهایی در شناخت کیش زرتشتی" موضوع را پژوهیدم و سرانجام نتیجه زیر بدست آمد که البته درستی‌یانا درستی آن بسته به نظر صاحبنظران است .

نخست‌بار دیگر موضوع رابطه واژه بامفهوم را یادآوری کنم که هر واژه و حتـــی نوع تلفظ واژه مفهوم ویژه‌ای در ذهن آدمی زنده می‌کند . وقتی ما میگوییم دیو برای‌یک شنونده امروزی فارسی زبان مفهوم خاصی در ذهن می‌آید که با مفهوم اصلی‌این‌واژه که "خدا" است و در زبانهای‌اروپائی با همین ریشه و با تلفظی همانند معنی خدا بکـــار برده میشود هیچگونه همبستگی ندارد . واژه ساده "بله" را ما بصورتهای گوناگون بـــا

مفهومهای گوناگون بکار می‌بریم . وقتی مادری در برابر یک کار ناجور فرزندش واژه‌بلـه را می‌کشد و می‌گوید : بله ، نفهمیدم! . بله مفهوم شگفت زدگی را دارد . وقتی کسی در پاسخ پرسشی با تندی می‌گوید : بله ، بله معنای اعتراض را دارد . بله ساده یعنی آری ، بله کشیده که مثلا در پاسخ پرسشی که فلان کار را کردی یعنی مدتی است.بابن ترتیب واژه و چگونگی ادای آن سازنده مفهومهای‌گوناگونی است و از همین جا دشواری ترجمه‌و دریافت و داوری در باره متن‌های دینی گذشته بویژه متنی مانند اوستا که مربوط به‌چند هزار سال‌پیش است روشن میشود .

در موضوع دیوهای گیلان و مازندران حقیقت موضوع اینست که پیش‌از آمـدن اشوزرتشت مردم مناطق‌گوناگون ایران "دیوپسنی" بودند یعنی "دئوا" را می‌پرستیدند و "دیو" هم یعنی "خدا" که در مفهوم چند هزار سال پیش مفهوم خدایان پنداری را دارد . در برابر دیوپسنی اشوزرتشت کیش مزداپسنی را آورد . **پرستش‌اهورامزدای‌یگانه**، هستی بخش دانایی بزرگ پس از ظهور اشوزرتشت و پراکنده شدن کیش مزداپسنی بین پیروان کیش پیشین‌یعنی دیوپسنی‌ها و مزداپسنی‌ها زد و خورد و کشمکش درگرفت‌وبنابه ساختار جغرافیایی و دوری و نزدیکی هر منطقه به برخاستگاه کیش مزداپسنا ساکنان‌ایران در زمانهای گوناگون کیش تازه را پذیرفتند و گروهی به همان کیش پیشین خود باقـی ماندند و مبارزه با کیش مزداپسنی را ادامه دادند .

آنچه در باره دیوهای گیلان و مازندران در اوستا آمده بنظر میرسد که همـان گروه دیوپسنی‌ها باشد و نکوهش از دیوان گیلان و مازندران در اصل نکوهش ازدیوپسنی های گیلان و مازندران بوده . کسانی که همچنان بر آئین و کیش خود پابند بوده‌وکیش مزداپسنی‌را نپذیرفته بودند . با گذشت زمان کم‌کم واژه "پسنی" از "دیوپسنی‌های‌گیلان و مازندران" می‌افتد و تنها واژه دیو میماند و در نتیجه ابهام و **اشکال امـروزی** در دریافت مفهوم دیو در خرده اوستا پدید می‌آید . با این توضیح هنگام ترجمه دیوهـای گیلان و مازندران می‌بایدواژه پسنی را نیزافزود و نوشت‌دیوپسنی‌های گیلان و مازندران که با این کار هم مفهوم و هم یک حقیقت تاریخی روشن می‌گردد .

پاکیزگی در کیش زرتشتی

شگفتا از واژگون نگری به فرهنگ زرتشتی که گوشه‌ای از انها را بازنمودم‌واینک گوشه‌ای دیگر.

رفتار زرتشتی برپایه اشویی استواراست. اشوئی بمعنای پاکی و راستی‌وپارسایی است. پاکی تن و پاکی روان و پاکی اندیشه و پاکی رفتار. نخستین رفتار یک زرتشتی پاک نگهداشتن تن است و این رفتار از دستورهای کیش زرتشتی‌برمی‌خیزد. یک زرتشتی پنج بار در روز می‌باید نماز بگذارد و در هر بار می‌باید دست و رو و هر عضو بدن را که با هوا برخورد داشته باشد بشوید. دستور درباره شستشوی روزانه بگونه‌ای است که یک زرتشتی پس از برخاستن از خواب نمی‌تواند دست بهیچ ظرفی بزند و هیچ چیز بخوردو هیچ کاری بکند مگر اینکه نخست دست و روی خود را شسته باشد. زرتشتی می‌باید پیش از خوردن خوراک و پس‌از خوردن خوراک دست و دهانش را بشوید. پوشیدن جامه ناپاک و ناپاک نگهداشتن تن برای زرتشتی نارواست و زرتشتی هنگام خواندن نماز می‌باید تن و جامه‌اش پاک باشد. پس‌از نزدیکی زن و مرد می‌باید همه بدنش را بشوید اگر زرتشتی بدنش با بدن مرده برخورد کند می‌باید همه بدنش را بشوید. همه چیزهایی که از بدن بیرون می‌شود حتا مو و ناخن برای یک زرتشتی ناپاک است‌ومی‌باید پس‌از دفع شسشو کند. جز دستورهای یاد شده دستورهاتی چون خانه تکانی عید

جارو کردن در خانه،شستن ظرفها پیش از خوابیدن و از اینگونه آیین ها که هنوز هم در میان ما ایرانیان بکار بسته می‌شود از دستورهای دیرینه زرتشتی است. چنین است دستورهای کیش زرتشتی درباره پاکی تن و جامه و خانه. زرتشتی جز پاکی تن می‌باید اندیشه‌اش پاک از دروغ و ناپاکی باشد. رفتارش هم پاکدلانهو پاکاندیشانه باشد. با این دستورها باز شنیده میشود و دیده میشود که درباره پاکی زرتشتیان مطالبی گفته میشود که درست مانند اتش پرستی و دوگانه پرستی ..... از حقیقت فرسنگ ها بدور است.

تاریخ زایش زرتشت

لغزش بزرگ دیگری که در شناخت کیش زرتشتی هست موضوع‌تاریخ‌زایش‌زرتشت است . در این مورد دو دیدگاه هست . یکی زایش زرتشت در ۶۰۰ پیش از میلادودیگری ۲۰۰۰ سال تا ۶۰۰۰ سال پیش از میلاد که در زیر به شرح هر یک می‌پردازم .

۱ ــ ۶۰۰ پیش از میلاد ــ گروهی از پژوهشگران تاریخ زایش زرتشت را در زمان پدر داریوش ، پیش از کورش و بهر حال در زمان هخامنشی میدانند که در حدود ۶۰۰ پیش از میلاد می‌شود . اگر این دید گاه درست باشد بیدرنگ‌این‌پرسش بمیان می‌آید که اگر زرتشت در زمان هخامنشی زاده شده است چرا از نام‌های‌هخامنشی و رویدادهای دوره هخامنشی و دیگر پرسش های مربوط به این دوره در گات ها نشانی نیست و وارونه آن چرا گات ها سخن از جم بسروبوسگهان ، گشتاسب ، کرپان‌هاوگرهماها بمیان می‌آورد که مربوط به زمانی بسیار پیش از هخامنشیان است . موضوع دیگر زبان گات ها است که دارای دیرینگی بسیار است و دیگر هماهنگی درونمایه اوستابا وداهاست که انرا به زمان های بسیار دورتر از دوره هخامنشی می‌کشاند . موضوع دیگر اینکه اگر زرتشت در دوره هخامنشی زاده شده و کیش خود را اشکار کرده است چرادر تاریخ‌مربوط به هخامنشی در حالیکه درباره رویدادی چون آزادی یهودیان و دیگر رویدادها این همه سخن بمیان آمده است در باره این رویداد بزرگ گزارشی نیست . اینها ودلیل‌های بسیار دیگر همگی نشان می‌دهد که تاریخ ۶۰۰ پیش از میلاد بهیچ رو نمی‌تواند درست باشد . و چرا این تاریخ این همه زبانزد است و بسیاری از خاورشناسان درباره درستی ان پافشاری بسیاردارند؟باید موضوع را در همان‌پیشگفتار دانست.پافشاری خاورشناسان یهودی درباره دیرینگی تورات و اینکه نشان دهند دیرین ترین‌دفتر فرهنگی بشرتورات است و همه چیز از تورات برخاسته است و هر دفتر دیگری که پدید آمده است پس از تورات بوده است .وگرنه با خواندن گات ها خواننده‌درمی‌یابد که این سرودها زمانی

سروده شده است که انسان پای بدوره ماندگاری و کشاورزی نهاده است و زرتشت پیامبری است که در برابر کوچندگان و تاراجگران مردم را به ماندگاری و کشاورزی ونگهداری دام و کشت و ابادانی فرامی‌خواند که این دوره بسیار دورتر از دوره هخامنشی اســـت . درباره رد تاریخ ۶۰۰ پیش از میلاد پژوهش های بسیار شده که خوانندگان می‌تواننـــد کتاب های مربوط را بخوانند و با دلیل های استوار به نادرست بودن تاریخ یاد شـده پی برند .

تاریخ ۲۰۰۰ سال تا ۶۰۰۰ سال پیش از میلاد . گروهی از پژوهشگران با تکیـه به درونمایه اوستا ، زبانشناسی ،تاریخ ،زمین‌شناسی ،گاهشماری ، گفته‌های نویسندگان و تاریخ نویسان ،دین شناسی تطبیقی و دیگر دلیل ها تاریخ زایش زرتشت را ۲۰۰۰سال تا ۶۰۰۰ هزار سال پیش از میلاد می‌آورند که در زیر دو پژوهش عینا آورده میشـود .

سال و روز رحلت زردشت

روایات

۱ ــ از روایت کامدین شاپور

پرسش : آن که اشو زرتشت اسفنتمان در چند سال پیش اورمزد رفته‌اند .

جواب : سی سال بودند و ده سال در آن جانب بوده‌اند چون دین بیاوردسی و هفت سال دیگر در عالم بوده‌اند جمله هفتاد و هفت سال باشد (روایات)

۲ ــ از روایت کاوس کامدین

پرسش : آن که روزگار زرتشت اسفنتمان به کدام روز و به کدام ماه است .

پاسخ : این که روزگار زرتشت اسفنتمان اشو فروهر در روز خورشید مادی‌میکنیم و در این شبهه نیست و یقین و بی‌گمانیم . (روایات)

۳ــ در روایات مربوط به سال رحلت زردشت ذکر سال بهیزگی شده است .

۴ ــ روز اول هزارهٔ دهم اول فروردین و چهارشنبه است .

۵ ــ دعوت یا ولادت زردشت رور ۲۰ ماه رجب است . (توقیعات تقویمها) ماه رجب مطابق ماه لسک قمری ایرانی است .   (بیرونی)

حساب سال و ماه و روز رحلت

سال ولادت زردشت اول فروردین یزد گردی و اول هزارهٔ دهم چهارشنبه‌و در فاصلهٔ ۵۹ روز از روز تحویل بوده است .

زردشت هفتاد و هفت سال عمر کرده و روز سه‌شنبهٔ آخر اسفند در سال‌هفتادو و هفتم هزاره ، ۷۹ روز از روز نوروز بهیزکی فاصله داشته است .لهذاروز رحلت‌که‌سه‌شنبه سی‌ام اسفند ماه یزد گردی است مطابق خورشید روز (یازدهم)دیماه خورشیدی بهیزکی سال ۳۵ رصد و مطابق هشتم رجب است .

ملاحظه ــ راجع به روز رحلت زردشت روایات مختلف است . شرح‌این‌اختلافات در جزوهٔ مخصوص داده میشود .

روز و ماه و سال

میلاد و بعثت و رصد رحلت اشو زردشت سپنتمان

اشو زردشت دوشنبه ۲۰ ربیع الاول مطابق خرداد روز ششم‌فروردین ۲۴۰۰سال پیش از تاریخ مشهور به یزدگری به جهان آمده است .

روز ولادت اشوزردشت روز جشن نوسده میباشد . جشن نوسده روز پنجاه‌وپنجم پیش از نوروز است .

اشو زردشت هنگامی که شاه گشتاسب را به دین خواند سی سال داشت .

اشو زردشت پس از این که چهل و دو سال و پنجاه و چهار روز از عمرش گذشته بودشالودهٔ رصدتازه‌ای را استوارکرد و کبیسه را ایجاد نمود و تاریخهای قدیم‌راتصحیح و منظم کرد .

اشو زردشت سه‌شنبهٔ خورشید روز یازدهم دی ماه خورشیدی شب چهارشنبهٔ هشتم رجب مطابق شب اول فروردین یزد گردی در سال ۳۵ رصد جهان رابدرود گفت . در این هنگام هفتاد و هفت سال یزد گردی پنج روز کم از عمرش گذشته بود که ۲۸۱۰۰ روز میباشد .

از این قرار اشو زردشت دوشنبهٔ خرداد روز فروردین ماه یزدگردی اول هزارهٔ دهم به جهان آمده و سه‌شنبهٔ خورشید روز دی ماه خورشیدی جهان را بدرود گفته‌است امسال که سال ۱۳۳۱ هجری خورشیدی و ۱۹۵۲ میلادی است ۳۶۷۷ ســـال از

تاریخ رصد اشو زردشت و ۳۷۲۰ سال از تاریخ ولادت او میگذرد [1] .

دیدگاه دیگر

زمان زرتشت از نظر تاریخ ــ دوره یخبندان

ارسطو تاریخی را که برای ظهور زرتشت آورده سال ۶۳۴۸ پیش از میلاد مسیح می‌شود و این تاریخ را مورخ دیگر یونانی ب . ادکسوس هم یاد کرده است .

هرمی فیس مورخ ، تاریخ دیگری که سال ۶۲۰۹ پیش از میلاد می‌شود بدست می‌دهد . جای تعجب و تاسف است که مورخان کنونی نظرات ارسطو و ادکسوس و هرمی فیس را که از زمان ما به عصر زرتشت حداقل دو هزار سال نزدیک تر بوده‌اند و قطعا به مدارک و اسنادی دست رسی داشته‌اند که اینک در دسترس ما نیست قبول ندارند و با نهایت بی پروایی ظهور زرتشت را تا ششصد سال پیش از میلاد پائین‌می‌آورند ،در حالیکه اگر زرتشت بفرض محال در ششصد سال پیش از میلاد می‌زیست چگونه ممکن بود ارسطو زرتشتی را که دویست سال قبل از او می‌زیسته در تاریخ زندگی اش این همه اشتباه کند و یک شخصیت مشهوری را که می‌شناخته بجای دویست سال آنرا به شش هزار سال قبل ببرد .

نکته جالب تر اینکه نوشته های مذهبی زرتشتیان نیز در باره‌تاریخ‌تولدزرتشت تاریخی بدست میدهند که گفته ارسطو ودیگران را تائید میکند بدین توضیح که :

آثار مذهبی زرتشتی تولد زرتشت را روز خرداد از ماه فروردین ۲۷۱۶سال‌بعد از آخرین یخبندان میداند .

باید گفت این تاریخ نمیتواند مجعول باشد زیرا : واقعه یخبندان یک واقعیت است و آزمایشهای علمی وقوع آنرا ثابت کرده و تاریخ آخرین یخبندان را هم بدست داده است .برای آگاهی خوانندگان‌ارجمند متذکر میگردد که دکتر موریس راونیک استاد دانشگاه کلمبیابوسیله آزمایش های رادیو ایزوتوپ و کاربن ۱۴ ثابت کرد که آخرین یخبندان در یازده هزار سال (۱۱۰۰۰) پیش از این رخ داده و در آنزمان یک طبقه یخ

---

۱ ــ تقویم و تاریخ در ایران از رصد زردشت تا رصد خیام ــ زمان مهر و مانی ذبیح بهروز ــ انجمن ایرانویج

ضخیم قسمتی از سطح کره زمین را درخود پوشانیده بوده است .

اینک ببینیم در آثار باستانی و مذهبی زرتشتی چه نشانی‌هائی از دوره یخبندان در دست است :

در اوستا در "هوم یشت ۹ " و "وندیداد فرگرد ۲ " این موضوع بتفصیل آمـــده است و ماحصل اینکه : در زمان جم اهورمزدا باو فرمان میدهد که چون یخبندانی سخت فرا خواهد رسید ، او باید پناهگاهی ... حفظ نسل موجودات بسازد وآنهارا درپناهگاه از سرما محفوظ بدارد .

" جم " نیز چنین میکند و در همین هوم یشت و فرگرد یک وندیداد آمده است که اهورمزدا به جم مژده پایان یخبندان را میدهد و اعلام میدارد که سرزمین زیبـــای آریا در آن سال از آب و هوای متغیر رو به بهبودی خواهد گذاشت آنسان که آنسال ده ماه زمستان و دو ماه تابستان خواهد بود .

جم نیز این‌مژده را بمردمان میدهد و بدین مناسبت جشنی بر پا میدارد که چون این جشن در پایان سال و یخبندان و آغاز سالی بوده که بهار داشته و سال نـــو محسوب میگردیده آن جشن را نوروز خوانده‌اند . با توجه به اینکه آخرین یخ بندان در یازده هزار سال پیش بوده و تولد اشو زرتشت نیز پس از گذشتن ۲۷۱۶ سال پس ازپایان یخ بندان رخ داده بوده است . بنابراین از تولد زرتشت اکنون ۸۲۸۴ سال می‌گذرد وبا احتساب اینکه اکنون سال ۱۹۷۱ مسیحی است سال ۶۳۱۳ پیش از میلاد به دست‌می‌آید که این رقم با تاریخ ذکر شده از طرف ارسطو که ۶۳۴۸ پیش از میلاد مسیح می‌شود فقط ۳۵ سال اختلاف داردو اختلاف ۳۵ سال برای یک تاریخ ششهزار ساله بسیار جزئی‌است و همین امر میتواند موید یک واقعیت و حقیقتی تاریخی باشد .[۱]

آنچه در بالا آورده شد نتیجه گیری هاست ، برای دریافت دلیل پژوهشگـران می‌باید همه دو کتاب یاد شده را خواند و از دلیل های آورده شده آگاهی یافت .

---

۱ ــ سهم ایرانیان در پیدایش و آفرینش خط در جهان ــ رکن‌الدین همایونفرخ

فرشتگان

در بسیاری از نوشته‌هائی که در باره فرهنگ زرتشتی نوشته میشود سخـــن از فرشته بمیان می‌آید. فرشته بهمن، فرشته اردیبهشت. فرسته آب و دیگر فرشتگان وآیا براستی در کیش زرتشتی و در فرهنگ زرتشتی فرشته هست و هر چیزی فرشته‌ای دارد؟

اگر گاتها را بخوانیم از فرشته سخنی در میان نیست. سراسر گاتها حتی یکبار هـــم از فرشته سخن نمی‌رود. اگر در گاتها از واژه بهمن سخن بمیان می‌آید تنهـا از دو واژه "ونگهو" و "مننگهه" سخن‌میآیدکه‌نخستین بمعنای "نیک" است‌و دومین‌بمعنای "اندیشه" است‌که ازهمبندی آن دوتا واژه بهمن با گویش دری‌ساخته میشودکه‌معنای‌نیک‌اندیشی را دارد. بهمین گونه اردیبهشت نیز معنای بهترین راستی‌ها و پاکی‌ها را میدهد وشهریور معنای خویشتنداری و . . . دیگر واژه‌ها نیز در اوستا بهمین گونه بکار برده میشود بدون اینکه پیش و یا پس واژه فرشته آورده شود. بنابراین میتوان گفت گاتهاوفرهنگ‌گاتهایی که فرهنگ راستین زرتشتی است از هر جستار پندار گونه از جمله فرشته بدور است. در گاتها واژه‌ایکه پیش از همه واژه‌ها بکار برده میشود واژه "من "بمعنای اندیشه است. در گاتها بمردمان سفارش میشود که بیندیشند و به نیکی و درستی بیندیشند. بنابراین‌اگر اندیشه آدمی موجودی آسمانی با دوبال زیبا و تندی و پویشی‌به تندی‌پنـدار و برق را پذیرفت این موجود هست و باید بودن آنرا بپذیریم. و اما بودن فرشته و فرشتگان را در فرهنگ زرتشتی،می‌یابد در فرهنگ زرتشتی دوره ساسانی جستجو کرد. در این دوره که فرهنگ زرتشتی توفان و گردباد هراسناک تازش‌اسکندرگجستک را پشت سرگذاشته بود و یک دوره چندسدساله‌بین این تازش شوم و گردآوری دوباره اوستا فاصله انداخته بــود فرهنگ زرتشتی هم بگونه گسسته گردآوری شـــد و هم بگونه‌ای که با نظام‌حاکم‌ساسانی سازگاری پیدا کند و پر روشن است که بودن این عوامل تا چه اندازه میتواند فـرهنـگ گاتهایی و فرهنگ راستین زرتشتی را از درونمایه راستین خود بدور سازد.

فرهنگ زرتشتی در دوره ساسانی

در دوره ساسانی همانگونه که گفته شد فرهنگ زرتشتی توفان هراسناک و ویرانگری چون توفان تازش اسکندر و نابودی اوستا و بدنبال آن یک دوره چندسدساله پراکندگی و گسستگی اوستارا پشت سر نهاده بود. در آغاز دوره ساسانی در زمان اردشیر تصمیم به گرد آوری اوستا گرفته میشود و این کار بوسیله موبدی بنام تنسر انجام می‌گیرد. سپس اینکار در زمان شاپور پسر اردشیر (۲۴۲–۲۷۴) دنبال میشود. بدینگونه در این دوره اوستاگردآوری میشود و یک نسخه آن در آتشکده آذرگشسب در شیزگان گذارده میشود. در زمان شاپور دوم پسر هرمز بار دیگر اوستا بوسیله موبدان موبد زمان آذرباد ماراسپندان گردآوری میشود. در گردآوری اوستا در دوره ساسانی چند نکته را می‌باید بدیده آورد. نخست آنکه در فاصله تازش اسکندر تا گردآوری اوستا در زمان ساسانیان بسیاری از بخش های اوستا نابوده شده بود و آنچه که مانده بود بیشتر سینه به سینه به موبدان رسیده بود. دوم آنکه در این زمان زبان اوستایی که اوستای اصلی بدان نوشته شده بود رفته رفته فراموش شده بود و یکی از گویشهای شرق ایران، گویش پهلوی زبان رایج ایران شده بود. در زمانی که در دوره ساسانی اوستا گردآوری شد تنها گروه معدودی از موبدان زبان اوستایی میدانستند و تنها موبدان بودند که اوستا را به گویش اصلی اش می‌فهمیدند. همین تبدیل زبان از اوستایی به پهلوی سبب شدکه بسیاری از مطالب اصلی اوستایی نامفهوم بماند و بگونه‌ای به زبان پهلوی تفسیر شود (زند و پازند) که البته در این تفسیر لغزشهای بسیاری بدید آمده و بسیاری از مفاهیم اصلی اوستایی بویژه با توجه به گذشت زمان دگرگون شده است. بطور کلی آنچه در این دگرگونی میتوان گفت این است که بسیاری از مفاهیم عرفانی و معنوی گاتها جنبه مادی و عینی پیدا میکند. در بررسی اوستا می‌باید بویژه توجه داشت که آنچه را که درفرهنگ زرتشتی دوره ساسانی هست دربست نپذیرفت. بلکه آنرا سنجید، آنرا بامفاهیم گاتهایی کنار هم نهاد و آنچه که با جنبه های عرفانی و معنوی گاتها سازگار است بعنوان فرهنگ زرتشتی پذیرفت و مانده را کنار نهاد.

بهشت و دوزخ

موضوع مهم دیگری که درفرهنگ زرتشتی پژوهیدنی است موضوع بهشت و دوزخ و کیفر است. آنچه از بررسی فرهنگ زرتشتی بدست می‌آید آن است که کیفر و پاداش و بهشت و دوزخ در فرهنگ راستین زرتشتی جنبه مادی ندارد و بلکه جنبه معنوی و روانی دارد و این موضوع نخست از خودمفهوم دو واژه بهشت و دوزخ بدست میآیدودیگر از درونمایه گاتها.

معنای بهشت و دوزخ

دوزخ در اوستا به چهر "دروجودمان" است که معنای "سرای دروغ" را میدهد. همانگونه که میدانیم "دروغ" به معنای کژ اندیشی، کژ گفتاری و کژ کرداری در فرهنگ زرتشتی بالاترین و زشت‌ترین و بزرگترین گناهان است وسرای دروغ بمعنای واقعی‌سرای همه بدیهاست و گرفتار شدن آدمی در سرای دروغ به معنای گرفتار شدن آدمی دربالاترین شکنجه‌های روانی و اندیشهایست.

واژه بهشت از واژه "وهو" به معنای "به" و "نیک" و "خوب" گرفته‌شده‌وبهشت یعنی "بهترین" جای بهترین فروزه‌ها که در فرهنگ زرتشتی راستی است.

بنابراین در فرهنگ زرتشتی بهشت و دوزخ یعنی سرای راستی و سرای‌دروغ‌در فرهنگ زرتشتی کیفر و پاداش روانی و معنوی است. انسان و جامعه کژاندیش و کژ رفتار گرفتار" دروجودمان" یا "دوزخ" میشود و انسان و جامعه نیک اندیش و نیک گفتار و نیک کردار از پاداش بهترین یا بهشت برخوردارمیشودومیدانیم‌که‌آرامش‌روانی که‌بالاترین خوشی‌هاست از هماهنگی اندیشه و گفتار و کردار که راستی است برمی‌خیزد و نا آرامی و ناهنجاری روانی که سخت‌ترین شکنجه‌ها است از ناهماهنگی بین اندیشه با گفتار و کردار. جامعه نیز چنین است. جامعه ایکه بهشت‌گونه‌باشدجامعه‌ایست‌که همه چیزدرآن‌بر پایه هنجار و سامان می‌گذردو جامعه گرفتار "دوزخ" جامعه‌ایست‌که‌ناهنجاری و نابسامانی برآن فرمان می‌راند و همین‌ناهنجاری و نابسامانی است که انسان و جامعه‌را به تباهی و نابودی می‌کشاند.

طبقات اجتماعی در فرهنگ و جامعه زرتشتی

از اتهاماتی که به فرهنگ زرتشتی و جامعه زرتشتیان زده میشود یکی اینست که این فرهنگ طبقاتی بودن جامعه را میپذیرد و جامعه زرتشتی جامعهایست طبقاتی که در آن ردههای گوناگون اجتماعی از هم جدایند و کسی که در یک رده اجتماعی زاده شد و بزرگ شد حق بیرون شدن از این طبقه و وارد شدن به طبقه دیگر را ندارد. دراینمورد در شاهنامه داستانی است که انوشیروان در یکی از جنگهایش گرفتار بیپولی میگردد و باو خبر میدهند که کفشگری دارای خواسته کافی هست و آماده است که خواسته خود را در اختیار انوشیروان قرار دهد مشروط به اینکه بفرزند او اجازه داده شود که خواندن و نوشتن بیاموزد. انوشیروان میگوید پول را از کفشگر نگیرید و چنین اجازهای ندهید و آئین کهن را سست مکنید.

در دوره ساسانی جامعه ایران بصورت طبقاتی بود، طبقات از یکدیگر جدا بود و افراد هیچ طبقهای نمیتوانست به طبقه دیگر وارد شود و یا از آن بیرون شود. آنچه که در شاهنامه و دیگر اسناد تاریخی در باره طبقاتی بودن جامعه ساسانیگفته شدهکاملا درست است و در باره آنها تردیدی نمیتوان داشت. اما نکته درخور توجه آن است که آنچه که در باره طبقاتی بودن جامعه گفته شده مربوط به یک دوره تاریخی از تاریخ ایران بنام دوره ساسانی است. در این دوره زرتشتی دین رسمی ایران بوده است. البته دینی که در بسیاری از موارد ساختار آن با ساختار دین راستین زرتشتیکه دین آمده در گاتهاست تفاوت دارد. درگاتها همه مردم بدون اینکه اشارهای به وابستگی طبقاتی آنها بشود به نیک اندیشی و راستی و مهر و دوستی و خرمی وشکوفایی فرا خوانده شدهاند و بهیچرو سخنی از امتیازهای اجتماعی طبقاتی بمیان نیامده است درگاتها تنها سخنی که از طبقات بمیان آمده، سه طبقه خویشان و خودیها و همکاران است که این گروه یاران و نزدیکان پیامبر از جهت کوشش آنها در راه گسترش کیش پیامبر است که هرگز جنبه طبقاتی به مفهوم ویژه آن ندارد.

یادآوری

دفتر لغزش هائی در شناخت کیش زرتشتی در بردارنده همه لغزش ها نیست و بلکه نمونه بسیار کم و کوچک لغزش هاست .در این دفتر چهار نمونه آورده شـده است . لغزش های موضوعی مانند جنگ اهورا و اهرمن ، لغزش ترجمه‌ای مانند مهـر دارنـده‌ٔ اسب های تندرو و زروان درنگ خدای ، لغزش های تاریخی‌مانند زایش زرتشت و لغزش های آئینی مانند قربانی کردن و زناشوئی با محارم . شکی نیست که جز موردهایی‌که‌در این دفتر آمده در هر چهار زمینه ، لغزش های بسیار دیگری است که می‌باید پژوهشگران در یابند و بنویسند .نویسنده‌امیدوار است پس از این دفتر بتواند دفترهای دیگری در زمینه لغزش در شناخت کیش زرتشتی بنویسد .

موضوع مهمی که در اینجا یاد آوری می‌گردد این است که نقد و سنجش در یک کار ادبی‌ودانشی‌هرگزبه‌معنای‌کوچک‌کردن کارنویسنده و پژوهشگری نیست .کتاب‌های‌که‌در این دفتر از ان ها یاد شده و یا مترجمان و نویسندگانی که کار آنها در اینجا نقد شده هر یک در کار خود کم مانندند و ارج کار آنها تا آن پایه است که یک خرده کوچـک هرگز اندکی از ارج کار آنها نمی‌کاهد .اما همانگونه که در پیشگفتار گفته‌شد برگرداندن و شناساندن‌کتابی کهن چون کتاب اوستا کاری بسیار دشوار و بزرگ‌است‌که لغزش در ان ناگزیر است . می‌باید اوستا بارها و بارها ترجمه شود . بارها و بارها در ان بحث‌وگفتگو شود ، بارها و بارها گوشه های ان از دیدگاههای گوناگون بررسی شود تا سرانجـام درونمایه آن همانگونه که هست روشن گردد .

آنچه در این دفتر آمده است دریافت های نویسنده است و هرگز نویسنـده را این ادعا نیست که آنچه گفته درست است . شاید نویسنده دراین دریافت های خـود دچار لغزش شده باشد چه بهتر که نویسنده ازلغزش های خود آگاه شود .همانگونه کـه گفته شد آن چه مهم است شناخت درونمایه راستین فرهنگ زرتشتی و شناخت درسـت اوستاست .